

## عنوان یادداشت: «راز عقب ماندگی ما: بی توجهی به علوم انسانی»

نویسنده: دکتر محمدمهدی نایی، استادتمام دانشکده مهندسی برق دانشگاه شریف

### مقدمه

...

کشور ما با مسائل و مشکلات متعددی رو به روست که باعث این شده سرعت رشد و توسعه ما کمتر از آن چیزی باشد که دوست داریم. اگر از بین عوامل عدیده و علل مختلف این وضعیت تنها یک بخواهیم یک عامل اصلی را نام ببریم، چه خواهد بود؟ وقتی به کشورهای توسعه یافته می‌نگریم و سطح بالای استاندارد زندگی را در آن جا برخلاف کشورهای جهان سومی می‌بینیم، در نگاه اول به این نتیجه می‌رسیم که این همه صنعت پیشرفته، کشاورزی و اقتصاد پیشرفته، صادرات آنچنانی و... ریشه در رشد در فناوری‌های مختلف آنها دارد که آن هم در رشد مهندسان متجلی می‌شود. فناوری آن چیزی است که موجب این تفاوت در توسعه شده است و سطح رفاه زندگی مردمان را تعیین کرده است. پس ظاهراً اگر بخواهیم سطح رفاه بیشتری فراهم کنیم و وابسته به دیگران نباشیم، راهش این است که در زمینه‌های مختلف مهندسی پیشرفت کنیم. این برداشتی است که خیلی طبیعی به نظر می‌رسد ولی متأسفانه باید گفت که این تحلیل بسیار دیدگاه سطحی است. اینکه ما ظاهری از پیشرفت غرب را ببینیم و در آن زمینه احساس عقب ماندگی کنیم دلیل نمی‌شود که گمان ببریم اگر نخبگان خود را به آن زمینه‌ها سوق بدهیم، می‌توانیم عقب‌ماندگی‌مان را جبران کنیم. در حالی که به قول میرفندرسکی صورتی در زیر دارد آن چه در بالاستی. اگر غرب توانسته است به رشد علم و فناوری دست پیدا کند برخلاف تصور اولیه، برترین‌های آنها در زمینه فناوری وارد نشدند بلکه در زمینه‌های دیگری قرار گرفتند تا توانستند این رشد فناوری را به وجود بیاورند. اینجانب در سفرهای مختلفی که به دانشگاه‌های معتبر غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا داشتم، نکته جالبی که توجه ام را جلب می‌کرد این بود که در مراجعه به دانشکده‌های مختلف دانشگاه‌های معتبر غربی، همچون استنفورد، دانشکده‌هایی مانند حقوق، اقتصاد و مدیریت، اغلب دانشجویان چشم آبی! (یعنی غربی) هستند اما دانشکده‌های مهندسی از ملیت‌های متعددی به ویژه عربی، هندی، ایرانی و چینی تشکیل شده است! این، آن چیزی است که آمریکا را آمریکا کرده است. اینگونه نیست که نخبگان فناوری را انتخاب کنند؛ بلکه اگر نخبگان حقوق، خطوط قوانین کشور را هوشمندانه بنویسند نخبگان اقتصاد، خطوط اصلی اقتصاد کلان کشوری را درست طراحی کنند، تمام فناوران عالم را می‌توان به خود جذب کرد. در یک کلام اگر مجموعه قوانین و مقررات، اقتصاد کلان، سیاست‌گذاری‌ها و آن چه در مجموع مدیریت کلان کشور گفته می‌شود، هوشمندانه تدوین شود باعث می‌شود از سراسر عالم این کارگران فنی، یعنی مهندسان، به این سو سرازیر شوند. ولی اگر چنین انسان‌های تیزهوشی در این حوزه‌ها پروارنده نشده باشند، هر قدر که آدم‌های باهوش را در حوزه‌های مهندسی و فناوری تزریق کنید کاری سطحی و روبنایی کرده اید در حالی که در زیربناها دچار مشکل هستیم. پس پاسخ اینجانب که عمرم را در علوم فنی و مهندسی طی کرده‌ام به این سوال که چرا عقب ماندیم یک جواب است: عدم توجه به علوم انسانی. اگر با دانش و اطلاعات امروز دوباره به دوران ابتدای دبیرستان باز می‌گشتم بدون هیچ شک و تردیدی به علوم انسانی می‌رفتم در حالی که وضعیت انتخاب علوم انسانی در کشور ما اصلاً مطلوب نیست. در کشور ما، دانش‌آموزی که می‌خواهد برای ادامه تحصیل در دبیرستان تصمیم بگیرد با این روند مواجه می‌شود که دانش

آموزان با نمره خوب، علوم تجربی و ریاضی را انتخاب می‌کنند و اگر بخواهد با این کارنامه خویش به علوم انسانی برود با جمع زیادی از مدیر و مشاور و معلمان و خانواده مواجه می‌شود که او را از فناشدن! بر حذر می‌دارند. وقتی قاطبه جامعه تصورشان در مورد علوم انسانی این چنینی باشد، در این صورت دانش‌آموزانی با هوش نه چندان عالی به سمت علوم انسانی هدایت می‌شوند و بهترین‌های آن‌ها حقوقدان‌های ما، اقتصاددان‌های ما، مدیران و جامعه‌شناسان ما می‌شوند و جمع زیادی از باهوشان ما پزشک و مهندس می‌شوند. چنین جامعه‌ای سرش به دیوار می‌خورد مگر اینکه دست غیبی به کمکشان بیاید و گرنه علی‌الاصول این جامعه باید به قهقرا برود! حتی اگر این کم توجهی به علوم انسانی را نیز در نظر نگیریم، توزیع غیر متوازن استعدادها در رشته‌های مختلف عجیب است، به گونه‌ای که در چند رشته محدود با چگالی استعدادهای روبه-روایم و در رشته‌های متعدد دیگر خلأ داریم. این امر قابل توجیه نیست و در کمتر کشوری این عدم توازن را مشاهده می‌کنیم.

چند سال قبل که برای شرکت در همایشی مهندسی به کشور فرانسه رفته بودم، سر میز ناهار با درددل محققانی از کشورهای اروپایی مواجه شدم که یکی از مشکلات کشورشان را بی‌علاقگی دانش‌آموزان به ادامه تحصیل در مهندسی می‌دانستند! و اینکه اغلب باهوش‌ها به رشته‌هایی مثل مدیریت و اقتصاد و حقوق می‌روند. تفاوت این نوع نگاه با نگاه با شأن و منزلت به مهندسی در کشور ما مشهود است. مرتبه اجتماعی یک وکیل یا حقوقدان به مراتب در آمریکا و اروپا بالاتر از مهندس است و مهندس در حقیقت یک کارگر فنی محسوب می‌شود. در آنجا مدیریت‌های کلانی همچون ریاست جمهوری و بانک مرکزی توسط علوم انسانی‌ها انجام می‌شود. اصولاً مهندسان وقتی کار خوبی می‌کنند میلیون دلاری سود می‌رسانند و اگر خرابکاری هم می‌کنند باز در همین حدود میلیون دلاری است اما اقتصاددان‌ها وقتی کار خوبی می‌کنند میلیارد دلاری است و وقتی هم که خرابکاری می‌کنند باز در ابعاد میلیارد دلاری است. کدامیک تأثیرگذارتر هستند؟ این یک واقعیت تلخ کشورهای جهان سوم است که متوجه نیستند که بسترهای رشد و توسعه هزاران مهندس توسط حقوقدان‌ها و اقتصاددان‌های باهوش تنظیم می‌شود و از علوم انسانی غفلت می‌ورزند. در همان میز ناهارخوری به دوستان غربی گفتم اگر بچه‌های شما به مهندسی نیابند طوری نیست! آن قدر از ما جهان‌سومی‌ها هست که به راحتی مهندس شما شوند و کافی است سرنخ‌های اصلی را به دست بگیرید!

شگفت‌انگیز آنکه ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، در یکی از سخنرانی‌هایش این سیاست را علناً اعلام می‌کند که «ما از دهه‌ها سال پیش برنامه‌ریزی کردیم برای سرآمد بودن آمریکا در علوم انسانی و سوق دادن جهان سوم‌ها به سوی مهندسی و پزشکی!» این اعتراف در حالی است که خیلی از ماها گمان می‌بریم علاقه به مهندسی و پزشکی و کم‌علاقگی به علوم انسانی امری طبیعی و تصمیمی کاملاً درونی بوده است.

این کم توجهی به علوم انسانی برای هر کشور در حال توسعه‌ای بد و خلأ می‌باشد اما برای کشور ما اصلاً پذیرفتنی نخواهد بود. فرق ایران با کشوری مانند ترکیه که می‌خواهد فقط دنباله‌روی غرب باشد این است که ما معتقد به الگوی پیشرفتی متفاوت و اسلامی-ایرانی و داعیه‌دار ایجاد تمدنی نوین و اسلامی هستیم. در این نگاه، به تعداد زیادی از اندیشمندان علوم انسانی نیازمندیم که دیدگاه‌های جدید ارائه کنند همان‌گونه که تمدن غرب در طی چند صد سال تلاش علمی پس از رنسانس به اینجا رسیده است. ایران بعد از انقلاب اسلامی مدعی ارائه الگو و تمدن جدیدی به جهان شده است که مبتنی بر منابع اسلامی، قرآن و روایات، می‌باشد و این یعنی حجم زیادی کار علمی در رشته‌های مختلف علوم انسانی. این کار نه دو چندان بلکه صد چندان سخت‌تر است از اینکه مانند کشور ترکیه بخواهیم فقط توسعه غربی بیابیم.

اکنون چه باید کرد؟ انتخاب رشته همواره مبتنی بر دو معیار است: نیاز جامعه و فرکانس طبیعی فرد! گاهی از اوقات بعضی از مطالب در یک حوزه آدمی را به اهتزاز و هیجان وامی‌دارد تا جایی که می‌خواهید با پوست و گوشتتان جذبش کنید ولی در بعضی دیگر از مطالب برعکس است و می‌بینید اصلاً علاقه‌ای ندارید. انتخاب رشته مناسب، تابع هر دوی اینهاست. برای فهمیدن این علاقه یا عدم علاقه بهترین راه این است که مانند چشیدن غذا، آن را مزه مزه کرد و اگر از خواندن یک کتاب در آن مطلب یا گذراندن یک درس در آن احساس شغف و شوق کردید آن را جزو انتخابها قرار دهید. در این بین اگر به علوم انسانی رسیدید نباید نگران معیشت بمانید و با این استدلال که مهندسی بازار اشتغالش از علوم انسانی بهتر است، از آن احتراز کنید. اصولاً آدم‌های باهوش و نخبه وقتی در زمینه‌ای که به آن علاقه دارند می‌روند، ستاره می‌شوند و کسی که ستاره شد ممکن نیست که لنگ معیشتش بماند. البته ممکن است قصر رویایی نداشته باشد و به اندازه یک مهندس کارخانه‌دار درآمد نداشته باشد ولی در معیشتش نیز دچار کمبود نخواهد بود.

نکته دیگر این است که برخلاف علوم مهندسی و سلامت، علوم انسانی بار بر زمین مانده است. اگر نخبه‌ای وارد مهندسی و پزشکی نشود هزاران نخبه دیگر هستند که جای او را پر خواهند کرد.

مرحوم شهریار با وجود قریحه ادبیش، اگر به جای شاعری همان رشته پزشکی‌اش را که با فشار خانواده شروع کرده بود ادامه می‌داد حداکثر یک پزشک معمولی مانند خیلی‌ها می‌شد. اگر دنبال رشد و اعتلای کشورمان هستیم چاره‌ای جز این نیست که در ابتدا جمعی از نخبگان، ولو به قیمت تحمل نگاه‌های سنگین جامعه، این سد را بشکنند و بر ذهنیت‌ها غلبه کنند و علوم انسانی را انتخاب کنند و توجه داشته باشند که برای رسیدن به فناوری، در درجه اول به جای مهندسی به مدیریت فناوری نیاز داریم.

در حال حاضر مشاهده می‌کنیم دانشجویانی از مهندسی به علوم انسانی و حوزه علمیه می‌روند. در این حالت حتی اتمام دوره کارشناسی مهندسی نیز دیر نیست و حتی توصیه هم می‌شود که به جای اینکه با مدرک دیپلم به حوزه بروند حتماً دوره کارشناسی را به اتمام برسانند و با فضای دانشگاهی و دانشجویی سروکار داشته باشند، حتی اگر محتوای دوره کارشناسی چندان به کارشان نیاید. این توصیه البته برای همگان عمومیت ندارد و فرد می‌بایست به خود بنگرد.

برای آن دسته از دانشجویان مهندسی که خیلی دیر متوجه اهمیت علوم انسانی و علاقه خودشان به این حوزه می‌شوند، مانند من که در دوره دکترا به این نتیجه رسیدم، به نظرم رسید راه مفیدتر آن است که به جای طی دوباره مسیر از ابتدا، خود را در مسیر انتخاب‌های دیگران قرار بدهم و به آنها کمک کنم اشتباه من را تکرار نکنند.

حاکمیت نیز می‌تواند با اقداماتی به این فضا کمک کند. از جمله با دادن مشوق‌های مناسب نخبگان را به این سمت تشویق کند. مانند تجربه‌ای که در ابتدای دهه هشتاد در دانشگاه شریف شاهد بودیم که وزارت نفت با اعطای لپ تاپ به برترین‌های کنکور، آنها را برای تحصیل همزمان در مهندسی نفت ترغیب نمود. راهکار دوم شناسایی تعدادی از استعدادهای برتر در رده دبیرستان و تأمین آنها از نظر مالی است. تجربه موفق‌ی شیبیه تجربه‌ای که کشور مالزی داشت. در مالزی بسیاری از افرادی که به مقام وزارت می‌رسند قبلاً بورسیه‌های خود دولت بوده‌اند که در زمینه‌های علوم انسانی تحصیل کرده‌اند و بعد به کشورشان بازگشته‌اند. راهکار سوم فرهنگ سازی است. هر یک از افراد نخبه دانشگاهی خود را مقید بدانند که در خانواده، سر کلاس و یا در محیط‌های دانش‌آموزی که به عنوان الگو به نخبگان می‌نگرند، اهمیت علوم انسانی را جا بیاورند. ما نیازمند تغییر فرهنگ جامعه در این خصوص هستیم و این سخت و زمانبر خواهد بود.